

فرهنگ تدبیر در زمین‌های ایران

دوران پهلوی و جمهوری

از فردای روزی که پیروزی انقلاب در ایران روابط حقوقی-سیاسی پیشین را از هم گسست، بازسازی دولت یعنی بازسازی نظام هماهنگ حقوقی و سیاسی و نیز تعیین سلسله مراتب روشن در دستگاه اجرایی جدیدی که جایگزین نظم سابق باشد، همچون پرسشی همگانی پیش کشیده شد. درگیری‌های درونی که بر زمینه انقلابی حاکم بر جامعه شکل گرفت و سپس جنگ، این پرسش را تحت تأثیر قرار داد و بحث همه جانبه و عمل در راستای آن را به تأخیر انداخت. با پایان یافتن جنگ و آغاز دوران بازسازی، پرسش حکومت قانون و دولت قانونی بار دیگر به شکلی حیاتی مطرح شده است. این بحث هم نقد و ارزیابی نقش و عملکرد دولت را شامل می‌شود و هم کاربرد و حوزه تأثیر نهادهای جامعه مدنی را. مقاله حاضر از این منظر به بررسی نقش یکی از نهادهای جامعه مدنی، می‌پردازد و در شمارش عواملی که مانع مشارکت فعال آن در این زمینه بوده‌اند، بر نقش عوامل درونی تأکید دارد. عوامل بیرونی همچون سخت‌گیری در اعطای اجازه فعالیت و ایجاد موانع فردی و جمعی برای آن، در حوزه بحث پیرامون نقشی که دولت باید در فرآیند بازسازی نظم حقوقی جدید ایفا کند، جای می‌گیرد.

سروری بر تاریخچه فعالیت تجمع نویسندگان و شعرای ایران، حاکی از دیرپایی تعدادی از عوامل بازدارنده درونی است. باشد که این مرور تاریخی امکان‌یازینی عملکردها و اتخاذ روش‌ها و پیش‌های جدید در این زمینه را فراهم آورد. در واقع نیز مرور بر تاریخچه حضور اجتماعی

نویسندگان و شعرای ایران مؤید این امر است جز در دوران کوتاه بین سال های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، روشنفکران ایران توانستند مبین پروژه ای باشند که امکان مشارکت فعال و سازمان یافته جامعه مدنی را در برنامه حیاتی تأسیس دولت قانونی فراهم آورد.

در چهارم تیرماه سال هزار و سیصد و بیست و پنج شمسی به ابتکار و دعوت انجمن روابط فرهنگی ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی قریب به یکصد نفر که شامل نویسندگان و شعرا و ادبای بنام کشور بودند در باغ خانه فرهنگ اجتماع کردند تا در مراسم افتتاحیه آنچه نخستین کنگره نویسندگان ایران نام گرفت، شرکت کنند. «جلسه اول کنگره» در حضور جناب اشرف، آقای قوام السلطنه نخست وزیر ایران و جناب آقای سادچیکف سفیر کبیر دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران و عده ای از وزیران و رجال و روشنفکران ایران افتتاح یافت.^۱ «مستشارالدوله» رئیس انجمن روز چهارم تیر کنگره را افتتاح کرد و پس از تشکر از قبول دعوت کسانی که آمده بودند و بیان معنوت و نأسف [از اینکه] به رغم اشتیاق، کنگره توفیق نیافت همه ادبا و نویسندگان را چه از مرکز و چه از شهرستان ها دعوت نماید^۲، بلندگو را در اختیار رئیس کنگره گذاشت تا اهداف و انتظارات کنگره را، به سمع شرکت کنندگان برساند. دوست است که رئیس کنگره، ملک الشعرا بهار در نطق خویش بیشتر در نقش وزیر فرهنگ سخن راند تا در مقام اول شاعر و ادیب کشور، اما چه جای خرده که کشور در وضعیتی حفر به سر می برد و نماینده همسایه شمالی که از تنش هنوز در کشور حضور داشت آمده بود تا بنا به گفته وزیر فرهنگ «تاریخ برجسته همکاری فرهنگیان و فضلالی شوروی را با دانشوران ایران از نزدیک مشاهده نموده و ببیند که شکوفه های این روابط دوستانه چگونه میوه گرفته و این میوه ها چطور روز بروز آبدارتر و رسیده تر می گردد»^۳.

البته کنگره نه فقط به قصد تلمیح همسایه شمالی که برای بحث پیرامون نظم و نثر فارسی و گذشته و آینده آن نیز تشکیل شده بود و به این کار هم پرداخت. ادبا و منتقدین یک به یک پشت تریبون حاضر شدند و هر یک پیایه سلیقه خود در «مفهوم ادبیات»، «شعر معاصر»، «تاریخچه داستان نویسی» و «اهمیت نقد در ادبیات» سخن راند. و در این زمینه نه کسی از بهر از نظر محروم ماند و نه سعی شد برای سرپوش گذاشتن بر اختلاف نظر ها، احساناً طبری به اقتقاد از سخنرانی علی اصغر حکمت درباره «شعر فارسی در عصر معاصر»، گفت: «تعریف ایشان از شعر... ایده آلیستی است... و مطابق این تعریف ها شعر چیزی نیست که به جامعه ما مربوط باشد بلکه شاعر با جهانی ماوراء الطبیعه سر و کار دارد و از سرچشمه غیب فیض می گیرد... حال آنکه شعر تابع تکامل اجتماعی است، زیرا محصول کار بشری است»^۴. عبدالحسین نوشین نیز یادآور شد که «در جامعه طبقاتی سبک هنری هر چه باشد: کلاسیک یا رمانتیک، رئالیست یا سور رئالیست، دانشوران به دو دسته تقسیم می شوند. یکدسته دانش و هنر خود را در خدمت طبقات صاحب امتیاز و دسته دیگر در خدمت طبقات

زحمتش قرار می دهند^۵. سیاست نه فقط در شکل ایدئولوژیک که در حوزه ارزش ها و نیز تعلقات عینی و ذهنی نیز در این نخستین کنگره مطرح بود. آقای شکوهی شعری با عنوان «فتح استالینگراد» قرائت کرد و علی معینیان قصیده ای با نام «انقلاب کبیر اکتبر». البته «گل بیخ» و «زلف یار» (رهی معیری) و «سپیده دم و پیری» (صورتگر) نیز خوانده شد و این همنشینی نه کسی را آزرده خاطر کرد و نه اعتراضی را برانگیخت. دوره، دوره آزادی بود و هر کسی امید این را داشت که این آزادی باز یافته به رشد و شکوفایی ادبیات یاری رساند. وظیفه یادآوری استبداد رضاشاهی را خانلری به عهده گرفت و گفت «دوره دیکتاتوری فشار پلیس و سانسور به حدی شدید بود که ذوق را در دل های نویسندگان و

شاعران خاموش می کرد. شهرمانی دستور می داد که اشعار غم انگیز ممنوع است و ... در آن زمان شاعری در وصف جنگل شعری سروده بود و پلیس به بهانه آنکه ممکن است این همان جنگلی باشد که میرزا کوچک خان در آن بوده است، انتشار آن شعر را اجازه نداد»^۶.

در اولین کنگره

نویسندگان

گویی هر کسی

به نقش

خویش و

جایگاه سایر

نیروها در

حفظ تعادلی

که آزادی و

همزیستی را

ممکن می کرد،

واقف بود.

بدون شک آزادی نعمتی بود؛ نعمتی که شاید کمتر کسی از شرکت کنندگان در این کنگره به چگونگی حفظ و حراست از آن آگاهی کامل داشت، اما کمتر کسی نیز در وجود آن در این لحظه بخصوصی می توانست شک کند. در شرایطی که آذربایجان و کردستان اعلام خود مختاری کرده بودند و شورای امنیت سازمان ملل مسئله تخلیه نیروهای شوروی از ایران را به علت بی اطلاعی از وضع ایران به تعویق انداخته بود، شعرا و ادبای ایران که دیدیم با سیاست نیز بیگانه نبودند با احترام و صبر و تحمل اشعاری را در مدح «آذربایجان آزاد» (نواب صفوی) شنیدند. گویی پیمانی ناگفته بین تمامی حاضران بسته شده بود و هر کسی به نقش خویش و جایگاه سایر نیروها در حفظ تعادلی که آزادی و همزیستی را ممکن می کرده، واقف بود. سه ماه از امضای قرارداد قوام - سادچیکوف می گذشت و در پس زمینه این قرار داد بود که نیروهای داخلی می بایست آشکال جدید همزیستی خویش را باز یابند. در نهم تیرماه یعنی در همان دورانی که کنگره جریان داشت، قوام تشکیل حزب دموکرات ایران را اعلام نمود و اعلامیه ای نیز از طرف حزب صادر کرد. ایران انتشار یافت محلی بین ائتلاف با حزب

ایران، ابزارهای مدرن فعالیت سیاسی تعبیه شده بود و باید بکار گرفته می شد تا از سوی تمامیت ارضی و از سوی دیگر آزادی بدست آمده را حفظ کند. قوام دولت جدید خویش را بر پایه همین نهادهای جدید التاسیس جامعه مدنی تشکیل داد و در تاریخ دهم مرداد سال ۱۳۲۵ کابینه ائتلافی او با وزیرانی از حزب دموکرات، حزب ایران و حزب توده از مجلس رأی اعتماد گرفت.

این ائتلاف های بی دریغی که باید آنها را نخستین گام های جدی در سازماندهی سیاست کشور به میانجی نهادهای مدرن دانست تا حد زیادی در پایتخت موثر واقع شد، اما وضع در

شهرستان‌ها به گونه‌ای دیگر بود. نه زمینداران بزرگ از رهنمودهای هیچیک از این احزاب پیروی می‌کردند و نه ایلات و عشایر. قدرت سیاسی در شهرستان‌ها هنوز کاملاً تحت تسلط سامان‌های سنتی بود و توان سیاسی نهادهای مدرن بسیار اندک. حرکت مشترک رؤسای عشایر و بزرگ مالکان جنوب، محدودیت تعادل سیاسی بدست آمده به میانجی سازمان‌های سیاسی مدرن در پایتخت را، آشکار ساخت. با پذیرش مهمترین خواست سران نهضت جنوب، یعنی کنار گذاردن وزرای توده‌ای از کابینه، پنج روز پس از مذاکره با محمد ناصر قشقایی و اعلام اطاعت ایلات جنوب از دولت، قوام به این محدودیت گردن گذاشت. احزاب سیاسی اگر هم می‌توانستند ستون برقراری تعادل سیاسی در پایتخت باشند، حفظ این تعادل در سطح کشور هنوز منوط به رعایت سازماندهی سیاسی سنتی بود. همنشینی دیدگاه‌های مختلف در نخستین کنگره نویسندگان ایران را باید در چارچوب اولین قدم‌های سازمانیابی مدرن سیاسی در ایران بعد از شهریور ۱۳۲۰ دید. همزیستی‌ای که وضع خطیر کشور ایجاب می‌کرد و در پایتخت به میانجی سازماندهی سیاسی مدرن کشور ممکن بود. کنگره نه فقط حاصل این سازماندهی جدید بود بلکه می‌خواست در سطح صنفی مبین آن نیز باشد. در روز پایانی کنگره، ملک الشعرا از «زحمتهای گه ادبای کشور و شعرای دولت دوست و مجاور...» در تشکیل نخستین کنگره گویندگان و نویسندگان ایران متحمل شده... بودند، تشکر کرد و قطعنامه کنگره در پنج بند به تصویب عموم شرکت کنندگان رسید. در بند پنجم قطعنامه آمده بود که «کنگره تأسیس یک کمیسیون تشکیلات موقتی را که بنیاد اتحادیه گویندگان و نویسندگان ایران را می‌ریزی

ملک الشعرا بهار



پرویز نائل خانلری



احسان طبری



عبدالحسین نوشین



کند، ضروری می‌داند و اجرای این منظور را به هیئت رئیسه محول می‌نماید.^۸ قریب به سی و پنج سال پس از این واقعه، در شرایطی که انقلابی عظیم حکومت سلطنتی را واژگون ساخته بود، افرادی که هم در حوزه اندیشه سیاسی و هم در زمینه نظریه های ادبی بسیار بیش از شرکت کنندگان در اولین کنگره نویسندگان ایران به هم نزدیک بودند، نه فقط توانستند همزیستی و هماهنگی ای همانند آنچه لااقل در کنگره اول نمود یافت، عرضه کنند؛ که در مصاف با نخستین دشواری های تبیین موقعیت جدید، با طرح اتهاماتی که کمترین آن خیانت بود، آخرین کانون نویسندگان ایران را به دو گروه دشمن تقسیم کردند.

در حالی که به زحمت یکسال از وقوع انقلاب می گذشت در ساعت شش بعد از ظهر روز سه

شنبه ۱۱ دیماه ۱۳۵۸، یکصد و سی هفت نفر از نویسندگان، شعرا و ادبای ایران گردهم آمدند تا نسبت به اخراج پنج نفر از اعضای خود که برخی جزو قدیم ترین و فعال ترین نویسندگان ایران به شمار می آمدند، تصمیم بگیرند. مجمع عمومی فوق العاده پس از استماع گزارش هیئت دبیران و دفاعیه آقای محمود اعتمادزاده که به نمایندگی از آن پنج نفر صحبت کرد با ۸۱ رأی موافق، در مقابل ۴۲ رأی مخالف و ۴ متنع تصمیم به اخراج آقایان محمود اعتمادزاده (به آذین)، سیاوش کسروی، هوشنگ ابتهاج (سایه)، فریدون تنکابنی و محمد تقی برومند (ب. کیوان) گرفت.^۹ هیئت دبیران در گزارش خود مجمع عمومی را به این مهم توجه داد که تصمیم آنان «تأثیر تعیین کننده ای بر سرنوشت کانون... دارد، [زیرا] مجمع از طریق تصمیمی که می گیرد، نشان خواهد داد که آیا کانون نویسندگان ایران در شرایط کنونی می تواند و باید به اصول مرامی خود، که در سندی تحت عنوان «موضع کانون» به تأیید و تصویب فرد فرد اعضا رسیده است وفادار بماند، و در راه تحقق این اصول تلاش و مبارزه کند یا نه؟»^{۱۰} متنی که هیئت دبیران با نام «موضع کانون» از آن اسم می بردند، متنی بود شامل یک مقدمه و یک بند که در مجمع عمومی ۳۱ فوروردین ۱۳۵۸ به تصویب رسیده بود. در این متن که برای کانون نقش مرآه را ایفا می کرد از لزوم

دفاع آزادی اندیشه و عقیده برای همه افراد و گروه های عقیدتی و قومی بدون هیچ حصر و استثناء^{۱۱} و مبارزه با هر گونه ممیزی در زمینه بیان افکار و عقاید و نشر آثار فکری...^{۱۲} صحبت شده بود. هیئت دبیران کانون بر این بندها تأکید می کردند و افشای دخالت های دولت در کردستان و ترکمن صحرا را با رجوع به این بندها، وظیفه کانون می دانستند. حال آنکه تأکید آن پنج نفر بر بندهای دیگری بود که در آن از استقلال کانون از همه جمعیت ها، احزاب و سازمان های سیاسی... [صحبت شده بود و اینکه کانون] نمی تواند و نمیاید به هیچ شکلی تبدیل به ابزار یا محملی برای فعالیت هیچ جمعیت، حزب یا سازمان سیاسی خاصی شود^{۱۳}، و حرکت های افشاگرانه هیئت

اولین کنگره نویسندگان ایران نه فقط حاصل تلاش برای سازماندهی مدرن جامعه بود، بلکه می خواست در سطح صنفی مبین آن نیز باشد.

دبیران را نافی این اصول می شمردند. روشن بود که هیچ یک از اعضای هیئت دبیران کانون به اندازه آن پنج نفر وابستگی حزبی نداشتند و نیز واضح بود که موضع آنان برخاسته از تحلیل سیاسی حزب توده ایران بود، اما ایراد آنان به کانون مبتنی بر عدم رعایت اصل استقلال از نظر جمعیت ها و سازمان های سیاسی چندان هم بی پایه نبود. نه فقط از آن جهت که دفاع از آزادی بدون هیچ حصر و استثنا در آن دوران به معنای همسویی با گروه های مخالف حکومت قلمداد می شد؛ که این را چاره ای نیست و نمی توان به این دلیل دست از دفاع از آزادی برداشت؛ بلکه و عمدتاً به این دلیل که سایر کانونیان نیز از تبیین جایگاهی برای کانون، فارغ از درگیری های سیاسی روز ناتوان بودند. «درست» و «نادرست»، «مناسب» و «نامناسب» در ارتباط با وضعیت سیاسی روز تعیین می شد. وضعیتی که «انقلابی بودن» خصالت غالب آن به شمار می آمد. در گزارش هیئت دبیران به مجمع عمومی فوق العاده، بازتاب تفکر بر زمینه انقلابی، به روشنی مشهود است. در این گزارش پرسش اساسی این نیست که چگونه می باید به تلفیقی مثبت از نقطه نظرهای طرفین رسید؟ و یا اینکه ادغام و یا حداقل همزیستی بینش های مختلف به چه صورت ممکن است؟ بلکه پرسش این است که «آیا باید به منظور پرهیز از مخاطرات و اشتباهات، شیوه اعتدال و مصلحت گرایی را برگزید و از بیم روبرو شدن با اتهام های گوناگون دست به عصاره رفت و یا توسل به شعار صبر انقلابی از تصمیم گیری و اقدام به موقع طفره رفت، یا آنکه باید به ملاحظه شرایط انقلابی و با توجه به سرعت فوق العاده حوادث، به منظور پرهیز از دست دادن فرصت های گرانبهای تاریخی راه را بر ترحیم و سستی نیست؟ مگر نه آن است که روی دیگر سکه «متانت»، «همال» است و «تحمل» بهانه ای برای «سناش»؟ و مگر نه آن است که اگر «صبر انقلابی» را در هر لحظه و موقعیت به درستی تعبیر نکنیم ممکن است مرکب «خیانت» به انقلاب شریک»^{۱۲}.

کانون نویسندگان ایران همانند بسیاری دیگر از تشکلهایی که در این دوران شکل گرفتند، بیشتر زاده زمینه انقلابی جامعه بودند تا روند پیوسته اجتماعی. تحولات انقلابی جامعه و همگانی بودن شعار استقلال و آزادی هر خوشینداری و وحدتی دامن زده بود که پیشتر ناشی از نشکستگی زمینه سیاسی بود تا پذیرش چارچوب مشترک فعالیت اجتماعی. تازه هنگامی که زمینه واقعی اجتماعی پرسش های عمومی را مطرح ساخت، معلوم شد این که همه یک چیز را می گفتند و پای یک اعلامیه را امضا کرده بودند، به معنای آن نبود که همه همان کار را می کنند و همه یک چیز می خواهند.

هنگامی که زمینه واقعی فعالیت اجتماعی پرسش آزادی را پیش کشید، معلوم شد که آزادی برای به آذین باید در ارتباط با مرحله ای از پیکار طبقاتی که جامعه در آن لحظه درگیر آن است، فهمیده شود؛ «در مرحله تکاملی انقلاب دموکراتیک ضد امپریالیستی، در مرحله گذاری که انگیزه های متضاد طبقات و قشرهای ترکیب کننده جنبش انقلابی در کارند، هیچ نظم سراسری نمی تواند چنان که باید مستقر شود. قهر انقلابی بر زندگی جامعه فرمانرواست و جز این نمی تواند باشد. در نتیجه، آزادی هم به صورت حق یکنواخت و یکسان که همه از آن برخوردار باشند نیست، هم آزادی و هم حقوق

مدنی و سیاسی تا آن جا رعایت می شود که، در هر لحظه از روند تکاملی انقلاب، مصلحت تحکیم گرایش غالب ایجاب کند. در این مرحله، بازشناسی دوست از دشمن، تأمین آزادی و حقوق یکی و سلب یا تحدید آزادی و حقوق آن دیگر، ضابطه ناگزیر حکومت انقلاب می گردد.^{۱۵} و برای اسماعیل خوئی که بخش دوم گزارش هیئت دبیران را قرائت کرد، «آزادی همانا نخستین و برترین خواست انقلاب ایران [بوده] است. کبرترین کوردلان نیز بی گمان بارها . . . واژه های شکرهمند «آزادی» و «استقلال» را شنیده اند . . . و تنها کسانی می توانند میان مفهوم «آزادی» و «معنای انقلاب ایران» تضادی ببینند یا بیابند که یا «آزادی» را نمی شناسند یا «انقلاب ایران» را یا، در حقیقت هیچکدام را»^{۱۶}. و بالاخره برای باقر پرهام یکی دیگر از اعضای هیئت دبیران، «آزادی . . .

به معنای مطلقش فقط یک آرمان است. و آنچه ما بدينالش هستیم به معنای موجودیت واقعی و تاریخی آزادی در لحظه معینی از جامعه ماست. در این لحظه نیروهای بودند و مردمی بودند که برای آزادی در این مملکت جنگیده اند. اگر آزادی اینها به خطر بیفتد، کانون موظف به دفاع از آزادی اینهاست. برای چه؟ برای اینکه اینها برای آزادی جنگیده اند و آزادی حق اینهاست. اینها برای آزادی شهید داده اند و رعایت آزادی اندیشه و بیان برای اینها، حق اینهاست. . . . ما هرگز نیامدیم از آزادی . . . مزدوران رژیم گذشته و وابستگان به امپریالیسم دفاع کنیم»^{۱۷}.

بحث هایی که بعد از تعلیق قطعی آن پنج نفر در اندیشه آزاد، نشریه کانون نویسندگان ایران مطرح شد، گواه خوبی بر این امر است که تا چه حد زمینه انقلابی جامعه بر ذهن کسانی که به حمایت از دبیران کانون پرداختند، اثر برجسته ای داشته بوده است. در یگانه مقاله ای که در شش شماره نشریه کانون به موضوع زنان اختصاص یافت، رفع ستمی که به آنان در جامعه روا داشته می شد به روزی موقوف شد که «فصلنامه انقلابی» در ریشه سرمایه داری را . . . و از میخ و بن بکند»^{۱۸}. دیگران گفتند که کار می تواند روی این مضمون تمرکز پیدا کند، . . . بلکه کارهای صحت بهرنگی و گل سرخی ها و همه آنهایی که روی هنر و ادبیات متعهد کار کرده اند و نیز می کنند، مورد بررسی و نقد قرار بگیرد. تا بسیم . . . نیاز توده ها و هنر و ادبیات آگاهی دهند. . . . چیست؟^{۱۹}. اما بارزترین نمونه تأثیر زمینه انقلابی بر عملکرد کانون را می توان در ارزیابی وی از «انقلاب فرهنگی» مشاهده کرد.

کانون نویسندگان با اختصاص شماره ویژه ای به دانشگاه^{۲۰} بحث پیرامون «انقلاب فرهنگی» را به یکی از مهمترین موضوع های مورد توجهش تبدیل کرد. در هیچ یک از مقالات این شماره به جز یک مورد^{۲۱} کانونیان از بحث درباره نیروی که در مقابل دانشگاه بسیج شده بود تا «صفوف به هم فشرده محصلین، دانشجویان و زحمتکشان»^{۲۲} را از دانشگاه بیرون کنند، پرهیز می کنند. برای

کانون
نویسندگان
ایران همانند
بسیاری از
تشکل هایی که
در آستانه
انقلاب شکل
گرفتند، بیشتر
زاده زمینه
انقلابی جامعه
بود، تا روند
پیوسته
اجتماعی.

کانونیان مسلم بود که مهاجمین برای انجام انقلابی فرهنگی نیامده اند، زیرا... اگر مسئله انقلاب فرهنگی بود که کسی حرفی نداشت. ما خودمون از همون روزهای بعد از انقلاب دائم می خواستیم تصفیه کنیم، خواستیم ساواکی های دانشگاهو بیرون کنیم، هی نامه نوشتیم که لیست ساواکی ها رو بدین... گفتیم که استادهایی رو که به نوعی وابسته به رژیم سابق بودن تصفیه کنیم، حتی چند تا شون رو از طریق شورا برکنار کردیم. فکر می کنی چرا توی دانشکده ها شورا درست کردیم؟ خوب واتسه همین چیزها دیگه، اونوقت اینها می خوان به بهونه انقلاب فرهنگی...^{۲۳} به این اعتبار، کسانی که قرار بود آن روز موضوع «پاکسازی» قرار بگیرند، نه فقط برنامه تصفیه استادها را داشتند بلکه برنامه تغییر انقلابی دروس دانشگاه ها و دانشکده ها را نیز در سر می پروراندند، زیرا بنا بر ارزیابی آنان «محتوای دروس در دانشگاه جامعه زیر سلطه در دانشکده های فنی تنها مهندس موتازگر و سرهم کن تربیت می کرد و در دانشکده های علوم اجتماعی به طرح مسایل جدا از جریانات عینی جامعه می پرداخت [و در] دانشکده های ادبیات متون کهنه و بی روح زاییده فرهنگ فئودالی را به خورد دانشجویان می داد و در دانشکده های هنری ترویج هنر اطلو کشیده و مد روز...^{۲۴} کسانی که در آن روز مورد هجوم قرار گرفته بودند، بر این نظر بودند که «دگرگونی محتوای آموزشی... باید بوسیله شوراهای مدارس و دانشگاه ها... صورت گیرد»^{۲۵}. برای آنان روشن بود که «شرکت فعال نمایندگان منتخب شوراهای کارخانه ها و شوراهای دهقانی و همچنین شوراهای برخی نهادهای اجرایی و برنامه ریزی کشور در این امر ضروری است»^{۲۶}. بحث حتی به شناسایی «دقیق» اهدافی که به جهت آن این «پاکسازی» صورت می گرفت، کشیده شد اما همچنان کوچکترین اثری از توصیف کسانی که برای اینکار بسیج شده بودند، در میان نبود. برای قوبانیان این رودروی «بنا به شواهد و دلایل بسیار، اینک به آسانی قابل درک بود که شتاب دولت در «پاکسازی» نیروی چپ و دموکرات در سطح کشور، هم برآمده از تکلیف شرعی در انجام دستور بود و هم برآمده از خواست مشخص بخش امپریالیستی... که شرایط حمایت خود را از دولت... اعلام کرده است... دولت... اینک بر آن است که تا با توفیق در «پاکسازی» و استقرار حاکمیت خود هر چه زودتر و هر چه ممکن تر به شرکای امپریالیستی امریکا اطمینان بدهد که او کشور را در کنار آنها و در «جهان آزاد» حفظ خواهد کرد»^{۲۷}. و در این میان حق بدیهی طبقه کارگر رنج دیده ایران و ملیونهای زحمتکش تهیست میهن و حق بدیهی خلق های زیر یوغ فقر و جهل ستم طبقاتی، گوهر گز میاد»^{۲۸}. غافل از آنکه اکثریت عظیم همان رنج دیدگان و زحمتکشان تهیست میهن در آن روز و در آنجا، رسیدن به امیال و آرزوهای خود را در «پاکسازی» نیروی چپ و دموکرات در سطح کشور می دید. به این معنا نه فقط کمترین نشانه ای دال بر وجود یا تحقق پیوند اجتماعی بین اندیشه و نظریه ای که کانون به دفاع از آن برخاسته بود، قابل رؤیت بود، بلکه واقعیت آشکارا «دور از عقل» بودن این گفتار را در آن شرایط مشخص نیز نشان می داد. آنچه پیش چشمان کانونیان در جریان بود نمودی بارز از ناتوانی جنبش های سیاسی

شهر و ندی بود و عملکرد کانون نیز در این دوره خود بازنمایی بود از این بی تجربگی. به همین دلیل است که اتهام های متقابل اعضای باقی مانده در کانون و اعضای اخراجی به یکدیگر باید بر پایه همین بی تجربگی سیاسی به بحث گذاشته شود و صحبت از «خیانت» و «توطئه» و «سرسپردگی» راهگشای مسئله نبود. این نوع تجزیه و تحلیل که در فرهنگ سیاسی ما گذشته ای بس طولانی دارد، کوچکترین اندیشه همزیستی را در پس ندارد، چرا که در واقع حذف دیگران را در دستور کار خود قرار داده است. برخورد اجتماعی را نمی توان به سنجش نیت و روانشناسی فردی و داستان های پلیسی فروکاست. برخورد اجتماعی آبراهه ای دارد که شناوری بیرون از آن نشان پرت بودن از آن و ناآگاهی اجتماعی است. باریکی این آبراهه، یعنی نشکفتگی زمینه پیکار اجتماعی و ناروشنی پیوستگی های اجتماعی، برخورد غیر اجتماعی را اگر توضیح دهد، توجیه نمی کند. جامعه سیاسی ایران در آن هنگام هنوز به مرحله ای نرسیده بود که همزیستی دموکراتیک را بپذیرد و گروه های سیاسی ناتوان از دریافت بستگی و همبستگی خویش بودند و بر این پایه نمی توانستند واکنش و سیاستی هماهنگ داشته باشند. لزوم این هماهنگی، همزیستی پیشینی بود که تازه باید پدید می آمد. در واقع نیز طرفین بر پایه بینش نظری خود از «مراحل انقلاب»، خواست ها و درخواست هایی را از پیش برای اقشار مختلف مردم متعین می دانستند و سپس بر این پایه یکی به دنبال نشانه ها و مصداق هایی برای اثبات آن بود و دیگری برای ردش به دنبال شاهد در گفته یا عملی می گشت.

به این صورت پس از گذشتگی و پنج سال از اولین کنگره نویسندگان، در شرایطی که جو انقلابی بر فضای سیاسی ایران حاکم بود و اکثر قریب به اتفاق گروه های سیاسی برنامه ای جز حذف دیگران نداشتند، اولین تجربه همزیستی دیدگاه هایی که باید اذعان داشت تفاوت نظری شان بسیار نازل تر از شرکت کنندگان در آن اولین کنگره بود، به شکست انجامید.

اما در جریان این شکست و تلاش برای چاره جویی، نطفه هایی از درك اجتماعی آن به چشم می خورد. در گزارشی که هرستک دبیران به مجمع عمومی فوق العاده خود ارائه داد، محسن یلفانی، اولین سخنگوی این هیئت نیز تفاوت زمینه فعالیت کانون در این دوره با دوره های پیشین داشت تأکید کرده و می گوید: «انکار نمی توان کرد که در گذشته برای کانون ما باز شناختن راه چاره آسان تر بود. . . در شرایط کنونی، در دوران استقرار دولت برخاسته از انقلاب، و به علت ماهیت پیچیده و متناقض نیروها و عوامل دست اندرکار انقلاب است که هر گونه تصمیم گیری . . . به صورت مسئله ای دشوار در می آید»^{۲۹}. همین مضمون را یکی دیگر از دبیران کانون به این صورت باز گو می کند: «در گذشته آریامهری، نیک و بد را در همان نخستین نگاه می توانستی از یکدیگر بازشناسی؛ نیک آن بود که دستگاه ستمشاهی را بد بداند و بد آن بود که این دستگاه دوزخی را . . . نیک بشمارد. کار ها آسان بود و جبهه ها مشخص. این سوئی بودی یا آن سوئی؟ در این سو، مردم را داشتیم . . . و در آن سو، دستگاه را . . . [اما] موقعیتی داریم اکنون در این مرز و بوم، که فراتر از خاستگاه و لایه های

مردمی خویش بافت و ساختی چند رویه و چند سویه دارد^{۳۰}. و تمام این چند سویگی و چند لایگی و دشواری را کانونیان می خواستند با رجوع به سندی چند صفحه ای که دیدیم اعضای کانون نیز تفسیرهای ویژه ای از آن داشتند، حل کنند. حقا که سند «موضع کانون» توان چنین کاری را نداشت و نه فقط این سند که هیچ سند دیگری نیز نمی توانست تا پیش آمدن رویدادها و پیکارهای اجتماعی به شکفتگی زمینه و در نتیجه به یافتن و دریافتن بستگی ها و وابستگی ها یاری رساند. دیگر آنکه در گذشته نیز موضوع ایداً به آن سادگی که بازگویی می کردند، نبود. این گذشته خود داستان غم انگیز دیگری بود از شکستی که استبداد فقط یکی از عوامل آن را تشکیل می داد.

بنا به روایتی نطفه کانون نویسندگان ایران در کافه قنادی فیروز در یکی از «دوشنبه های اواسط بهمن ماه ۱۳۴۶»^{۳۱} بسته شد. «ماجرای از تحریم همکاری روشنفکران با جشن هنر شیراز آغاز شد. ۳۲» و پس از آنکه یکی دوبار متن های تهیه شده برای اعتراض به تشکیل این کنگره به علت «عدم همراهی به آذین و به پیروی نویسندگان توده ای از وی» به کناری گذاشته شد، بالاخره متنی به قلم داریوش آشوری با ۹ امضای اولیه به صاحبان قلم ارائه شد. در مجموع ۵۲ نفر این متن جدید را امضا کردند و در نتیجه برای گردآوری امضا این فکر پیش آمد که «اگر برای نخستین بار، بیش از پنجاه نفر نویسنده و هنرمندان کشور توانستند در مورد ویژه ای، اشتراك نظر باشد شاید می شد که از این هماهنگی چون تخته پرشی، به سوی تشکیل یک اتحادیه آزاد و قانونی از نویسندگان کشور، پرواز کرد»^{۳۳}. در واقع از تاریخ تهیه متن اعتراضی تا تدوین و امضای متنی که به کانون موجودیتی رسمی می داد، همه چیز خیلی سریع گذشت. یک هفته پس از گردآمدن امضاها، مسئله تشکیل انجمنی از اهل قلم در خانه آل احمد مطرح شد؛ یک هفته بعد این طرح به تصویب رسید و اگر مخالفت به آذین منتهی بر اینکه باید «از آزادی قلم و بیان بدون حصر و استثنای دفاع شود»^{۳۴} نبود؛ اساسنامه و مرامنامه کانون در اواسط فروردین به تصویب می رسید. با مخالفت به آذین کار دو هفته برای به تعویق افتاد و نهایتاً در «روز اول اردیبهشت سال ۱۳۴۷» در جلسه شلوغی در خانه آل احمد، به آذین متنی را که نوشته بود قرائت کرد و پس از بررسی حاضران با اصلاحات لازم و درج «آزادی های بی حد و حصر» در آن، زیر عنوان «درباره یک ضرورت» به تصویب رسید. حاضران پای مرامنامه و اساسنامه را صحنه گذاشتند و کانون نویسندگان از آن لحظه به بعد، رسماً فعالیت خود را آغاز کرده

جامعه'
سیاسی ایران
در آستانه'
انقلاب هنوز
به آن مرحله
نرسیده بود
که همزیستی
دموکراتیک را
بپذیرد و
گروه های
سیاسی ناتوان
از دریافت
بستگی و
همبستگی
خویش بودند.

به روایتی دیگر، فکر تشکیل کانونی از نویسندگان ایران پس از ناامیدی تنی چند از نویسندگان آن دوران از مذاکره با دولت هویدا برای برداشتن سانسوزی که در اوایل سال ۱۳۴۵ ناگهان همچون

بختک بر کتاب فرود آمد، پیدا شد؛ در سال ۲۵، وقتی که دولت به تمام ناشران مملکت دستور داد که کتاب را پس از چاپ و پیش از انتشار به ادارهٔ سانسور وزارت فرهنگ و هنر نشان دهند، و به همین علت تعداد زیادی از چاپخانه ها تعطیل شد و کارگران چاپخانه بیکار شدند، گروهی از نویسندگان کشور در تهران در مطب دکتر غلامحسین ساعدی، در خیابان دلگشا به دور هم گرد آمدند و دسته جمعی تصمیم گرفتند که پیش نخست وزیر رفته، به وجود سانسور اعتراض کنند. داود رمزی مأموریت یافت که از نخست وزیر، هویدا وقت بگیرد، و بدین ترتیب چند روز بعد، جلال آل احمد، احمد شاملو، درویش (شریعت)، ساعدی، سیروس طاهباز، یدالله رویایی و رضا براهنی به دیدن نخست وزیر رفتند. داود رمزی هم آمده بود^{۳۶}. در این جلسه هویدا پس از ابراز بی اطلاعی از جریان سانسور، از خود نویسندگان می خواهد «طرحی بریزند و خودشان ترتیب این کار را بدهند»^{۳۷} و از آل احمد جواب می شود که: «ما برای اعتراض به سانسور آمده ایم نه کمک به دستگاه سانسور»^{۳۸}. هویدا فی المجلس به معاونش سفارش می کند که «هر چه زودتر گزارشی از وضع سانسور به ایشان داده شود و کمیسیونی جهت رسیدگی و بررسی سانسور ترتیب داده شود و مشکلات به نحوی حل شود»^{۳۹}. همچنین در همین جلسه «ساعدی به عنوان نماینده [این جمع] انتخاب شد تا با نمایندگان نخست وزیر راجع به از بین بردن سانسور مذاکره کند. . . مذاکرات با دکتر محمد یگانه، با علی پاشا بهادری و نویسندگانی که گویا خود دستگاه پیشنهاد کرده بود. . .»^{۴۰} ادامه یافت و ساعدی دوستانش را در جریان مذاکرات قرار می دهد. این مذاکرات مدتی طول می کشد و به سرعتی که ساعدی و دوستانش می خواهند، نتیجه ای نمی داد و ساعدی که از این رفت و آمدها خسته شده است باقی ماجرا را اینگونه توصیف می کند: «آخرین جلسه ای بود که من بلند شدم و آن کاغذ را پاره کردم و آمدم رقم کافه فیروز نادری و به پر و بچه ها اطلاع دادم که اصلاً چیزی نمی شود. آن موقع یکدفعه به فکر افتادم که ما یک تشکیلاتی ترتیب بدهیم. هفت کانون نویسندگان آنجا بسته شد»^{۴۱}.

روایت دوم که به معنایی می توان آن را مقدمه ای بر روایت اول دانست دو یک نکته اساسی با آن تفاوت دارد و آن این است که تأسیس کانون را از یک حرکت اعتراضی صرفاً به تحریکی بیش و کم اندیشیده تبدیل می کند و علاوه بر این، حداقل در این برهه از تاریخ ابداعاً حاکی از وجود خط کشی های دقیق از آن نوع که بعدها کانونیان مدعی آن شدند، نیست. یعنی نقطه کشی مسلمی که گویا در آن دوران بین «نیک» و «بد» وجود داشت. نیک و بدی که در همان نخستین نگاه می توانستی از یکدیگر باز شناسی. . . و هر آن که و هر آنچه با «دستگاه» می بودی گمان دوست مردم نمی بود و هر آن که و هر آنچه با مردم بود «دستگاه» را ناگزیر دشمن می دانست»^{۴۲}. سیر تطور کانون در یک سال و نیم پس از تأسیس آن نیز مؤید همین فقدان خط کشی روشن است.

پس از گردآمدن امضاها و تصویب اساسنامه و مرامنامه کانون، این اسناد و گزارش نسبتاً کاملی از جلسات، همراه با اسامی امضاء کنندگان در مجلهٔ آرش به سردبیری اسلام کاظمیه - چاپ شد^{۴۳}.

در این متن از «رفتار مقامات رسمی ایران نسبت به صاحبان اندیشه و ابداع هنری»^{۴۴}، به سختی انتقاد شده است. کانونیان، «آزادی بیان»^{۴۵} را حق همه دانسته اند و جالب اینکه «مقامی که رعایت این حق از او مطالبه می شود قوای سه گانه کشور است»^{۴۶}. پس از تأسیس، کانون دو موضوع را در دستور کار خود قرار داد، «برنامه اول اقدام برای ثبت کانون در اداره ثبت شرکت ها بود زیرا اساسنامه، کانون را مکلف می کرد یک سازمان علنی و در کادر قانون باشد. برنامه دوم اجرای سخنرانی و شعر خوانی بود»^{۴۷}.

در اینکه دولت وقت موافقتی بر سر فعالیت گسترده کانون قرار می داد، شکی نیست، در عین حال به گفته خود کانونیان «ترکیب نامتجانس اعضای هیئت مدیران [نیز ذلیلی بود برای] حرکت کوند کانون»^{۴۸}. کانون به مدت پنج ماه یا به آذین بحث کرد تا او را متقاعد سازد که صرف تقاضای عدم سوء پیشینه - که جزو مدارک لازم برای ثبت کانون در اداره ثبت شرکت ها بود - دهن شأن او نیست^{۴۹}. دولت وقت اجازه نداد که سالن های عمومی برای سخنرانی در اختیار کانون نویسندگان قرار گیرد، اما مانع از این نیز نشد که کانونیان تالار قندریز را به این منظور اجاره کنند^{۵۰} و در آن درباره ضرورت آزادی سخن برانند و از نبود آن در دورانی که اکثریت اندیشمندان و فعال مردم با نظم مستقر به هر عنوانی سازگاری نداشته انتقاد کنند^{۵۱}. دولت در ضمن نتوانست مانع از این شود که «دوستان کانون ... دکتر میرفندرسکی رئیس وقت دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران را قانع کنند که تالار دانشکده را برای اجرای برنامه ای دو سالگه در گذشت نیمه یوشیح در اختیار کانون بگذارد»^{۵۲}.

در همان ماه های اول تشکیل کانون نویسندگان، لایحه «حق مؤلف» به مجلس برده می شود. کانون نماینده ای را به مجلس می فرستد و پیشنهاد می کند که در این زمینه نظر مشورتی کانون پرسیده شود. «پس از اقداماتی چند و مکاتبه با کمیسیون فرهنگ و هنر مجلس، نماینده کانون به آن کمیسیون دعوت شد و در آنجا یکایک موارد نقص و نارسائی لایحه مزبور را متذکر گشت»^{۵۳}. اعضای کانون بعدها اذعان داشتند که «لایحه حق مؤلف که از تصویب مجلس گذشته و امروز اعتبار قانونی دارد، متنی است که به وسیله چند نفر از حقوقدانان کانون نویسندگان ایران تهیه و توسط منشی کانون به کمیسیون مجلس داده شده است»^{۵۴}. این واقعه شاید بهترین گواهی بر عدم خط کشی مطلق از نوع «یک» و «دو» بین کانون و «دستگاه» است.

در پایان سال ۲۷، مجمع عمومی سالانه کانون در تالار قندریز تشکیل شد و به انتخاب دومین هیئت مدیران کانون همت گمارد. انتخابات دوره دوم کانون را باید سرآغاز دو تغییر عمده به شمار آورد: یکی، تغییری که در رفتار کانونیان نسبت به یکدیگر آغاز شد و دیگر، تغییری که آرام آرام در رفتار دولت نسبت به کانون پدید آمد. هر دوی این تغییرات حاکی از جو سوءظنی است که بر کل فضای سیاسی و اجتماعی جامعه مسلط می شود. آیا این سوءظن را باید ناشی از زمزمه های وسیع شدن مبارزه مسلحانه دانست؟ یا بالعکس جنبش مسلحانه را باید نتیجه سوءظن هایی به حساب آورد که در

نسل جوان شکل می گرفت؟ سوژن نسبت به توان نیروهای قدیم تر جامعه و از آن جمله حرکت هایی همچون کانون نویسندگان برای یافتن راه خروج از بن بست سیاسی کشور. پاسخ به این پرسش، بسیار مشکل است؛ اما یک امر مسلم است و آن این که افول فعالیت کانون نویسندگان را نمی توان فقط از طریق افزایش سوژن «دستگاه» به کانون و انجمن های مشابه صنفی توجیه کرد و در کاهش فعالیت کانون باید سوژن عناصر آن نسبت به یکدیگر رانیز مد نظر قرار داد.

در گزارش هیئت دبیران از فعالیت یک سال اول موجودیت کانون، به اعضا پیشنهاد شده بود که «در نگارش آثارشان گوشه و کتابه و بخصوص مکتب سمبولیسم را کنار بگذارند»^{۵۵}، در بحثی که پیرامون این توصیه غریب در گرفت، معلوم شد که به آذین این جمله رایه گزارش اضافه کرده است؛ «آل احمد که همواره کوشیده بود با به آذین برخورد نکند، از کسوره در رفت و به وی پرخاش کرد و جلسه مشتنج شد»^{۵۶}. این شاید اولین باری بود که سوژن اعضا کانون به یکدیگر به صورت علنی نمودی بیرونی پیدا می کرد. از چگونگی همزیستی کانونیان در این دوران و علیرغم این سوژن، اطلاع زیادی در دست نیست، فقط این را می دانیم که سه ماه و نیم پس از دومین انتخابات هیئت دبیران و در شرایطی که دیگر تالار قندریز هم از اختیار کانون خارج شده بود «در ششم خرداد ۱۳۴۸ [کانون] امتنی خطاب به اعضا منتشر کرد که طی آن، پیشنهاد عده ای از افراد را دال بر انجام مذاکرات خصوصی و استفاده از کانال های غیر رسمی برای قانونی کردن کانون زد کرده بود»^{۵۷}. سال ها بعد زمانی که فرصت دوباره ای برای بحث درباره کانون پیش آمد، کسانی که در این دوران در کنار یکدیگر فعالیت داشتند، از به بن بست کشیده شدن کار کانون به واسطه «تنگ چشمی ها، دورویی ها، تندروی ها و کسار شکنی ها، از درون و بیرون»^{۵۸} شکوه کردند؛ و نیز از اینکه بخصوص در «غیاب آل احمد عملاً کانون تسلیم بر خورده های سیاسی»^{۵۹} شده «فر عین الحلال اشتباه خواهد بود اگر مشکلات درونی کانون را به رودرویی «نیروی سومی ها» (یعنی آل احمد و همفکرانش) و «توده ای ها» (یعنی به آذین و سلیقه های سیاسی و همفکرانشان) خلاصه کنیم. یکی دیگر از مشکلاتی که کانون با آن روبرو بود، موضوع هم نشینی مسن ترها و جوان ترها بود؛ «عصر پنجشنبه ۱۷ اسفند ۴۶ - این حضرات که جمع شده اند برای

نه فقط سند
«موضع
کانون» که
شیخ سند
دیگری
نمی توانست تا
پیش آمدن
رویدادها و
پیکارهای
اجتماعی به
شکفتگی زمینه
و در نتیجه به
یافتن و
دریافتن
بستگی ها و
وابستگی ها
یاری رساند.

امضای ضد کنگره نویسندگان ایرانی، دسته ای تازه کارها هستند که می خواهند اینجوری قد بکشند. و بر اهنی و ساعدی برای امضا نکردن و نیامدن در اول کار. . . . دلیلشان همین قرعبل بود که چرا با همه کس امضا بدهیم و الخ. . . که می خواهند سری توی سرها در آورند. و اسلامی ندوشن هم که تلفظی باهاش حرف زدم درباره این قضیه. . . همین معاذیر را داشت - که با هر کس امضا نمی

کند.^{۶۰} جلال آل احمد که این سطرها از اوست در مقابل استدلالی که از زبان دوستانش مبنی بر اکراه از امضا با جوان ترها یاد می‌کند، خود در جواب نه بر لزوم رعایت برابری تأکید دارد و نه بر یکسان بودن حق مشارکت: «و من به آنها، همه گفته‌ام که آقا چون وقتی می‌خواهی فلان جوان قلم به دست تازه کار را از تعرض خطر غارت دستگاه نجات بدهی و نگذاری که خوراک این سفرهٔ یغما بشود حداقل چیزی که بهش می‌دهی، این است که او را هم تشین اسم خودت بکنی...»^{۶۱}

* مشکلات داخلی از این دست که برشمرديم، افزایش فشار از سوی دولت که با شروع مبارزات چریکی بر حساسیتش نسبت به هرگونه مخالفت در جامعه قزونی یافته بود، قوت جلال آل احمد که بدون شک نقش مؤثری در حفظ وحدت آرأ در کانون داشت و به احتمالی نگرانی از شناسایی شدن با «دستگاهی» که با ماجرای سیاهکل یک قدم در اذهان عمومی منفورتر شده بود و بالاخره شاید مصوبه کانون مبنی بر ممنوعیت مذاکرات خصوصی و استفاده از کانال‌های غیررسمی برای قانونی کردن کانون، همه و همه مانع از آن شد که اعضای باقی ماندهٔ کانون بتوانند از واقعه‌ای که شاید آخرین فرصت برای رسمیت بخشیدن به کانون از طرف «دستگاه» بود، استفاده ببرند: «به روایت سپانلو و آشوری، در اوائل سال ۱۳۵۰ از طریق فیروز شیروانلو پیامی فرستاده شد و به دنبال آن چند تن از اعضای کانون... با ناصر مقدم در ساواک ملاقاتی کردند. مقدم گفته بود ما مخالفتی نداریم و این شهربانی است که مانع کار شماست. و پیشنهاد کرده بود پرونده را دوباره بیاورید تا اقدام شود. اعضای کانون هم جواب داده بودند که پرونده قبلاً ارائه شده و چنانچه دستگاه نظر خاصی ندارد کافی است همان پرونده را به جریان بیندازد»^{۶۲}

تقریباً ده سال پس از تأسیس کانون، زمانی که تاریخ معاصر ایران از جانب اکثر قریب به اتفاق عناصر سیاسی و فرهنگی جامعه از دریچهٔ جریان انقلاب مورد بررسی قرار می‌گرفت، گرداندگان وقت کانون سعی کردند مبارزهٔ صنفی و سیاسی کانون را در دههٔ چهل، مبارزهٔ «جبههٔ مردم، روشنفکران متعهد و بیدار»^{۶۳} در مقابل رژیم پهلوی به شمار آورند که در تدارک گسترش نفوذ فرهنگی و تأثیر خویش و ادغام هر چه بیشتر جوانان و فعالان روشنفکری در «چارچوب نظام سیاسی»^{۶۴} خود بود. و در نتیجهٔ این تحلیل «تأکید بر قانون اساسی و اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر در نخستین بیانیهٔ کانون... ناشی از تجزیه و تحلیل شرایط ایران آن روز و درک امکان درگیری یک مبارزهٔ دموکراتیک بر ضد رژیم از سوی روشنفکران ایران بوده» مبارزهٔ ای سیاسی و دموکراتیک نه در برابر مبارزهٔ مبتنی بر قهر انقلابی که میرفت تا آغاز شود، بلکه در راستای آن و در جهت تقویت آگاهی توده‌ها و فراهم کردن زمینهٔ انقلاب عمومی خلق^{۶۵}. اما واقعیت جز این بود؛ فعالان کانون نویسندگان ایران در این دوره در برزخ بین فعالیت علنی، یعنی شکل مسلط فعالیت سیاسی در ایران در سال‌های ۱۳۲۰ - ۱۳۳۲ و مبارزهٔ قهرآمیز و مسلحانه در نوسان بود. تغییرات مهم در زمینهٔ شهرنشینی و بافت جمعیت شهرها در فاصلهٔ سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۰ و سال‌های طولانی استبداد رابطه‌ای را که در سال‌های

دهه ۱۳۲۰ عناصر سیاسی جامعه را کم و بیش با افکار و نظریات متمایز در جامعه پیوند می داد، گسسته بود. بنیان گذاران کانون نه در فکر برقراری پیوندی نوین با اقشار جدید جامعه بودند و نه توان و رسالت مبارزه مسلحانه را داشتند. از این رو فعالیت اجتماعی شان از سویی در کشمکش سیاسی با یکدیگر بر سر تاریخچه و پیوندهایی با جامعه که از مقطع پیشین پیکار به یادگار مانده بود، خلاصه می شد و از سوی دیگر به قهر یا رژیم وقت، یعنی با آنچه بعدها «دستگاه» نام گرفت.

در تاریخ ۲۳ مهرماه ۱۳۷۳، نامه ای با امضای تعدادی از نویسندگان، شعرا، فیلم سازان و تاریخ نویسان ایران که در میان آنها نام بسیاری از فعالان کانون های نویسندگان دوران پیشین به چشم می خورد، منتشر شد. امضا کنندگان نامه از جمله بر لزوم پدید آمدن تشکلی صنفی - فرهنگی از نویسندگان ایران «برای تحقق آزادی اندیشه و بیان و نشر و مبارزه با سانسور»^{۶۵} تأکید کردند و به این ترتیب بار دیگر تصمیم خویش را برای فعال کردن یکی از اجتماعی ترین و شناخته شده ترین تشکلات صنفی - فرهنگی کشور اعلام داشتند.

نموده های از تصمیم نویسندگان و شعرای ایران بر فعال کردن مجدد کانون، قریب به چهار سال پیش از این و به هنگام وقوع زلزله مصیبت بار و خانمان براندازی که شمال کشور را تکان داد، دیده شد. سی و هفت نفر از نویسندگان و شعرای ایران ضمن اعلام «همدردی عمیق خویش با مصیبت زدگان و تقدیم تسلیت به بازماندگان این بلای عظیم [وظیفه خود دانستند] که هر چه از عهده قلم و

جلال آل احمد، غلامحسین ساعدی، مقنون امینی



قدم [شان] بر می آید در جهت تسکین آلام زلزله زدگان به عمل^{۶۶} آورند. همچنین از سوی امضا کنندگان دعوتی به عمل آمد^{۶۷} از کلیه نویسندگان، شاعران، هنرمندان و هنردوستان در سراسر ایران و جهان . . . تا سهم خود را در یاری به مردم مصیبت زده ایفا کنند^{۶۷}. در پایان این اطلاعیه، امضا کنندگان اعلام کردند که «برای هماهنگ کردن فعالیت های فرهنگی به پنج تن [از میان خود] مأموریت داده شد که برای برپایی شب های ادبیات معاصر و جلسات شعر خوانی و قصه خوانی در حضور مردم و فروش بلیت به سود زلزله زدگان داغدار، مذاکره و اقدام کنند^{۶۸}.» سرمقاله شماره ۴۸ مجله آدینه که این متن در آن منتشر شد نیز به لزوم وجود یک تشکل صنفی از نویسندگان اختصاص یافت و در آن یادآوری شد که «بدون یک سازمان صنفی که به دور از مسایل سیاسی خواست ها و منافع و نیازهای اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی نویسندگان و مؤلفان را دنبال کند نمی توان و نباید انتظار داشت که بحران کتاب هر از گاهی و به هر دلیلی سر بر ندارد و رکود فرهنگی گاه به گاه رشد و توسعه فرهنگی جامعه را با مخاطره رو به رو نکند^{۶۹}.» با طرح مسئله بحران کتاب و مشکلات نویسندگان جهان سومی و نیز با جدی شدن خیر تدوین لایحه حقوق مؤلفان و مصنفان، «آدینه» . . . با پنج تن نمایندگان نویسندگان، شاعران و منتقدان ادب معاصر ایران، درباره مسائل صنفی به گفتگو^{۷۰} نشست. در این میزگرد، رضا یواهنی، الزامی بودن «یک رابطه ارگانیک و غیر فردی بین نویسنده و دولت [که] جز از طریق یک اتحادیه صنفی ممکن نیست^{۷۱}» را یادآور شد تا روشن شود «مردم از نویسنده چه انتظاری دارند و . . . ما از خود چه انتظاری داریم و . . . دولت از ما چه انتظاری دارد^{۷۲}.» جواد مجابی بر این نظر بود که «فقط یک تشکیلات صنفی که تأکید می کرد غیر سیاسی است می تواند نویسنده را در مراحل مختلف حمایت و گاه هدایت بکند^{۷۳}.» در شماره بعد، با درج مقاله ای تحت عنوان «ارزیابی مثبت تری از اتحادیه صنفی نویسندگان ایران داشته باشیم^{۷۴}»، آدینه به گزارش فعالیت نمایندگان نویسندگان، بازتابی بیرونی داد. نمایندگان گفتند که تقاضای آنان برای برگزاری سبدهای شعر یا مخالفت رو به رو شده بود و نامه آنان برای نظر دهی پیرامون طرح حقوق مؤلفین را مسئولین امر می پاسخ گذاشته بودند. در همین گزارش مقدماتی، نمایندگان به عکس العمل هایی اشاره می کنند که هم از سوی دولت و هم از سوی همکاران خودشان نسبت به فعالیت چند ماهه آنان نشان داده شده بود. گویا هم دولتی ها و هم برخی از اهل قلم آنان را مورد مواخذه قرار داده بودند که «شما که هستید که خود را نماینده نویسندگان ایران قلمداد می کنید^{۷۵}؟» پاسخ گروه پنج نفری روشن بود: آنان خود را نه نماینده تمام نویسندگان می دانستند و نه نماینده ابدی آن سی - چهل نفری که آنان را برگزیده بودند. امید آنها این بود که بتوانند با فعالیت خود، موجب تأسیس اتحادیه ای از نویسندگان ایران بشوند که از حقوق آنان در نشر و بخش آزادانه

در افول
فعالیت کانون
نویسندگان در
پایان سال
۱۳۴۷ باید
سوءظن
عناصر آن
نسبت به
یکدیگر را نیز
مدنظر قرار
داد.

افکار و عقایدشان حمایت کند. آنچه اینان برای رسیدن به این هدف الزامی دانستند، از جمله جلب توجه همه اهل قلم به ارزیابی تجربیات خود محور بینی های مخرب پیشین^{۷۶} بود و با فراخواندن ارباب قلم به داشتن ارزیابی مثبت تری از اتحادیه نویسندگان ایران، توجه آنان را به این نکته ظریف جلب می کردند که «آنچه پدید خواهد آمد، به هیچ وجه نمی تواند تکرار خودش باشد و ضروری است که برآیند افک و خیزهای پیشین خود باشد»^{۷۷}. لازمه اینکار، بحث و تبادل نظری بود که به فاصله کوتاهی پس از انتشار گزارش نمایندگان نویسندگان، آغاز شد.

دو تن از اعضای هیئت دبیران دوره پیشین کانون، از تأکید زیاد از حد بر «صنفی بودن» به معنای «غیر سیاسی بودن» اتحادیه ای که نویسندگان و شعرای ایران را گرد هم آورد، ایراز ناخرسندی نمودند: باقر پرهام که آزادی را «خواست اساسی و بنیادین صنف نویسنده»^{۷۸} می دانست بر این نظر بود که «اگر قرار است اتحادیه نویسندگان درست کنیم، نباید بگوئیم که ما در سیاست دخالت نمی کنیم و تمامی حقوق ما عبارت است از دعوا با ناشران، این نوع صنف و اتحادیه بهتر است بوجود نیاید»^{۷۹}. او بر این باور بود که «شاید پیش چشم داشتن تجربه کانون نویسندگان در این زمینه [باعث شده است که] شرکت کنندگان در آن هیچ گرا در آن باشند که با دفاع از آزادی تفکر و قلم و بیان از سیاست و آنچه می تواند اتحادیه را از حیطه صنفی نهی کند، بپرهیزند»^{۸۰}. همین مضمون را در صحبت های محمد مختاری باز می یابیم: «مشخص ترین مسئله ای که در طرح بحث مربوط به نهاد نویسندگان به میان می آید، و هم اکنون نیز به میان آمده است، همانا هواداری از صنفی بودن چنین تشکلی است. و اخیراً بعضی از طراحان مسئله به گونه ای سخن می گویند که انگار اصل و ذات نوشتن نیز امری غیر سیاسی و صرفاً یک مسئله صنفی است»^{۸۱}. بدون شک تذکر این هر دو نظر را باید هم معتبر دانست و هم جدی گرفت. واقعیت این است که آزادی ابراز عقیده و بیان و نشر، نه فقط از ملزومات نویسندگی است بلکه موضوع و تار و پود بسیاری از نوشته ها اعم از داستان و غیر آن را تشکیل می دهد و چه موضوع سیاسی و چه اجتماعی، تو از موضوع آزادی می توان یافت. شکی نیست که هر اتحادیه ای که از نویسندگان تشکیل شود، بر سر موضوع و حدود آزادی، با دولت اگر نه جدل که لااقل بحث جدی خواهد داشت. اما در عین حال، اشتباه خواهد بود اگر «سیاسی بودن» کانون در همین یک وجه خلاصه شود. تار و پود کانون نویسندگان نشاط می دهد که وجود دیدگاه های اجتماعی و سیاسی گوناگون و بینش ها و کنش های مختلف بین کانونیان حداقل دوبار بر سر نوشت کانون تأثیر عمده داشت. علاوه بر استنباط های گوناگون اعضای کانون از آزادی، که به رودرروی آشکار کانونیان با یکدیگر انجامید، در شیوه پیشبرد اهداف نیز کانونیان در دوره های مختلف مشکل به توافق می رسیدند. منع هر گونه استفاده از روابط خصوصی برای ثبت کانون که همچون لایحه ای در دوره اول فعالیت کانون به تصویب رسید، فقط یکی از نمونه های این اختلاف دیدگاه است. این هر دو اختلاف فقط در حوزه سیاست قابل فهم است. تصور اینکه بازشناسی نقش سیاسی کانون، این

در اواخر دهه پنجاه فعالیت اجتماعی کانون از سویی در کشمکش با یکندیگر بر مبنای پیوندهایی با جامعه که از مقطع پیشین به یادگار مانده بود، خلاصه می شد و از سوی دیگر به قهر با رژیم وقت.

تجمع را فقط با دولت طرف می سازد، ته مانده همان تفکری است که جامعه را هنوز دو قطبی می بیند که یک قطب آن نویسندگان و شعرا یا به عبارت دیگر اعضای بالقوه کانون تشکیل می دهند و قطب دیگر آن را، دولت^{۸۶}. حال آنکه سیاسی بودن کانون نه فقط در ارتباط با دولت و به خاطر مسئله حدود آزادی ها آشکار است، و نه فقط در تفسیرهای گوناگون از این مقوله و سایر مقولاتی از این دست در بین نویسندگان و پدیدآوردندگان اثرهای نوشته بوضوح قابل رؤیت است بلکه در اختلاف نظر افراد مختلف در نوع تعامل مورد پذیرش با دولت نیز به چشم می خورد. نمونه بارز و مؤثر تأثیر این عامل آخر را می توان در جستجو پیرامون علت عقیم ماندن، پروژه ای رؤیت کرد که با طرح «پیش نویس منشور کانون نویسندگان ایران» در اواخر سال ۱۳۶۹ آغاز و در اواخر سال ۱۳۷۲ خاتمه یافت، تا جای خود را به روند دیگری بدهد که با گردهمایی غیر رسمی تعدادی از نویسندگان شروع و با انتشار اعلامیه «ما نویسنده ایم» به پایان رسید.

«در روز پنجشنبه دوم اسفند ۱۳۶۹، به دعوت گروهی پنج نفری... جلسه ای با حضور جمعی از شاعران و نویسندگان تشکیل شد. طی این جلسه گزارشی از فعالیت ششماهه این گروه ارائه و سپس پیش نویس منشوری را که این افراد تهیه کرده بودند به نقد و بررسی گذاشته شد. این متن پس از مقدمه ای که در آن به قانون اساسی جمهوری اسلامی - اصول ۳، ۹، ۲۴ و ۲۶ - و اعلامیه جهانی حقوق بشر - مواد ۸، ۱۵، ۱۸، ۱۹ و ۲۲ - اشاره می کند، منشوری را شامل هفت اصل پیشنهاد می کرد. در این منشور «آزادی اندیشه و بیان آن حق مسلم قطری و طبیعی هر انسان»^{۸۳} شمرده شده بود و «کانون نویسندگان ایران» خود را مکلف به دفاع از آزادی نشر و پخش آثار هنری و فکری...^{۸۴} می دانست. «با هرگونه ممیزی (سانسور) در زمینه نشر و پخش آثار فکری مخالف»^{۸۵} بود، «خود را به هیچ جمعیت، حزب، سازمان سیاسی... وابسته نمی دانست»^{۸۶} و بالاخره در مورد عضویت در کانون بر این نظر بود که «عضویت... در اختیار کلیه ایرانیانی است که در شمار پدید آوردندگان آثار فکری و هنری در عرصه کلام محسوب می شوند و هدف های فوق را می پذیرند و در راه تحقق آنها خود را مکلف می بینند»^{۸۷}.

بعدها (دو سال و اندی بعد از انتشار این پیش نویس) معلوم شد که ۱۵۰ نفر از نویسندگان و شعرای کشور این پیش نویس را امضا کرده بودند، اما کمترین نشانه ای از پیگیری این جریان در مطبوعات و بخصوص آن نشریاتی که خود تا یکسال پیش از انتشار این بیانیه، پرچم کانون نویسندگان ایران را برافراشته می خواستند، دیده نشد. می شد تصور کرد که حملات روزنامه کیهان به نویسندگان^{۸۸}، نگرانی هایی را بوجود آورده بود. اما چنین نیست، زیرا نویسندگانی که موضوع

حملات مقاله نویسان کیهان واقع شدند، عکس العمل درخور توجهی نشان دادند و علاوه بر پاسخ های شخصی^{۸۹}، دستجمعی نیز بر علیه نویسندگان این مقالات اعلام جرم کردند^{۹۰}. پس ترسی در کار نبوده است. می شد تصور کرد که برای فعال نمودن دوباره کانون نویسندگان، تقسیم نقشی بین نشریات انجام شده است و هر نشریه ای در برهه ای این وظیفه را به عهده گرفته است. اما چنین نیست، زیرا پس از تعطیل موقت گردون از ماه آبان ۱۳۷۰ نیز این بحث توسط دیگران ادامه نیافت. و باید منتظر فعالیت مجدد گردون در سال ۱۳۷۲ مانند تا بار دیگر بحث کانون نویسندگان ایران در سلسله مقالاتی با عنوان «چرا چراغ کانون نویسندگان ایران روشن نمی شود؟» مطرح گردد. پاسخ هایی که به این پرسش داده شد از حد ارزیابی های پیشین فراتر نرفت؛ قدرت و دست بالا داشتن گروه های فشار... که به احساس عدم امنیت... [برای قبول این] ریسک... و [اینکه] دولت در هیچ شرایطی به نویسندگان و شاعران دگراندیش روی خوش نشان نداده است^{۹۱} و فقدان فردی همچون آل احمد که از سوی «موتور محرکه آن باشد»^{۹۲} و از سوی دیگر «پراکندگی بسیاری از اعضای مهم و علاقمند»^{۹۳} را گزارشگر گردون دلایل خاموش ماندن چراغ آن دانست. گلشیری علاوه بر مخالفت دولت با تشکیل کانون، بر عدم توافقی اشاره کرده که بین کانونیان بر سر صنفی یا سیاسی یا صنفی - سیاسی بودن آن، موجود بود^{۹۴}. سیمین بهیمنانی روشن شدن چراغ کانون را منوط به این دانست که «هیچ کس... نوع نگرش و عقیده خاص خود را به دیگران تحمیل نکند»^{۹۵} و از آنچه در شأن یک نویسنده نیست، یعنی «تهمت زدن ها، غرضی روزی ها و کج اندیشی ها و تندگویی ها»^{۹۶}، پرهیز شود. شاید آنچه این سلسله ارزیابی ها را از ارزیابی های دوره های پیشین متمایز می سازد، اشاره بیشتر و تأکیدات جدی تر بر عوامل درونی مانند «نداشتن مشق دموکراسی و دور بودن از فعالیت های جمعی»^{۹۷} است. اما این بحث ها که بدون شکی همه بخشی از مشکل کار را بازگو می کرد، یک جنبه از مسئله را باز نمانده، باقی گذاشت و آن اینکه چرا علیرغم گردآوری یکصد و پنجاه امضا و علیرغم اینکه امضای پنج نفر نمایندگان موجه و مورد قبول نویسندگان هرپای منشور پیشنهادی بود، درخواستی رسمی برای ثبت کانون به دولت ارائه نشد؟ پرسش را سیمین دانشور یکبار مطرح کرده بود و حتی نسبت به موفقیت یک چنین روندی خوشبین بود: «اگر کانون می خواهیم باید تلاش کنیم و آن را رسماً به ثبت برسانیم. گمان نمی کنم دولت مخالفت کند... نه»^{۹۸}. واقعیت این است که پیش از اینکه نوبت به دولت برسد تا پاسخی منفی بدهد و یا اینکه به روش معمول تر به روی خودش نیاورد، بخشی از نویسندگان ایران پاسخ منفی خود را به تلاش برای ثبت کانون گفته بودند و از این طریق بار دیگر بر تیزی سیمین دانشور صحنه گذاشتند که گفته بود برای به ثبت رساندن کانون «بیش از هر چیز همدلی و همراهی اهل قلم اهمیت دارد»^{۹۹}. و متأسفانه خیلی زود آشکار شد که نه فقط چنین همدلی ای در میان نیست، بلکه سوژن و شک و تردید، دست بالا را دارد.

زمانی که آینده در صدد نظرسنجی پیرامون «تجدید فعالیت کانون» برآمد، معلوم شد که احمد

تصور اینکه
بازشناسی
نقش سیاسی
کانون، امروز
این تجمع را
فقط با دولت
طرف می سازد
ته مانده، همان
تفکری است که
جامعه را
هنوز دو قطبی
می بیند.

شاملو بر این نظر است که علیرغم میل وافر به تجدید فعالیت کانون نباید تن به خواسته «گروهی» [داد که] به دلیل نشناختن صف بندی ها و ناگزیری ها که در کار است و . . . به دلایلی بیرون از خواست ها و نیازهای درونی و خودجوش و طبیعی کانون نویسندگان و شاعران ایران شتابی شبهه انگیز در کار آورده اند»^{۱۰۰}. البته شاملو بر حضور آزاد و مؤثر نهادهای دموکراتیک و سیاسی و صنفی که یکی از نموده‌های آزادی اجتماعات و دموکراسی و ضرورت زیست سربلند انسانی است،^{۱۰۱} تأکید کرد و به همین جهت علی‌الاصول با تجدید فعالیت کانون موافق بود؛ اما و به شرط آنکه این کانون، «کانون نویسندگان ایران به معنای واقعی و با حفظ مواضع و اعتبار تاریخی و اجتماعی و فرهنگی»^{۱۰۲} آن باشد. و گرنه جز «شبه کانونی» نخواهد بود و «سرانی» بیش نیست و به «خدا» دار کردن تلاش برای آزادی همگانی»^{۱۰۳} منجر خواهد شد. از این روست که برای او «تجدید فعالیت کانون نویسندگان ایران مشروط به تحقق شرایطی است که آزادی اجتماعات برای همگان مهم‌ترین آنهاست»^{۱۰۴}. این تذکر تقریباً کلمه به کلمه توسط دبیر تحریریه آدینه در همان شماره بازگو شد.^{۱۰۵} و کسی هم پیدا نشد که از او بپرسد: در این صورت به امکانات نیم بندی که برای فعالیت آزاد مطبوعاتی پیش آمده، چگونه باید اندیشید؟ به هر رو با این دو نوشته، تکلیف نظر سنجی از پیش معلوم بود. کسانی که تا پیش از این عضو کانون نبودند و با این نوع قضاسازی‌ها بدور بودند، دچار نگرانی شدند که تکند و افعماً «کسانی پشت این کار باشند و . . . نوعی فشار القایی خارج از جرگه اهل قلم به کار افتاده باشد»^{۱۰۶} تا خرابی ناکرده کانون نویسندگانی تشکیل شود که از کار اصلی خود یعنی «دفاع از آزادی بیان» غافل شود. چرا که به درستی «وابسته شدن کانون به دولت به منزله شلیک گلوله ای است که به حیات آن خاتمه خواهد داد»^{۱۰۷}. دیگری نیز که با تاریخچه کانون آشناتر بودند سعی کردند از فضای سوئظن بکاهد و یادآور شدند که «طی ۲۶ سال چندین بحران کوچک و سه بحران بزرگ را از سر گذرانده ایم. با هر هم مواظب هستیم، اما نباید نگرانی را به حدی برسانیم که دچار بی عملی شویم»^{۱۰۸}. اما با وجود این تذکر روشن بود که کار از کار گذشته است و «پیش نویس منشور کانون نویسندگان» که در بهمن ماه ۱۳۶۹ منتشر شده بود، برای ابد دفن شده است. سوئظن، چراغ آن را خاموش کرده بود. فضای سوئظن چندان قوی بود که حتی یکی از تهیه کنندگان همین پیش نویس منشور نیز به کلی آن را فراموش کرد و حتی در تاریخچه فعالیت کانون نیز از آن یاد نکرد و یکسره به دوران پیش از ۵۷ بازگشت و اعلام نمود: «راه ما را گذشته، یعنی سنت کانون و آرای نویسندگان متعهد به آزادی بیان و نشری هیچ حصر و استثنا تا پس از نشر رقم می زنند. دیگری که می خواهند کاری دیگر کنند . . . آزادند که کانون خود را درست کنند . . . که قرار نیست کانون نهادی فراگیر باشد و مثلاً ما از اصول خود عدول کنیم تا

صاحب قلمی را که نه مشکل نشر دارد و نه در چاپ و نه در گذران این زندگی پذیریم^{۱۰۹}. با وجود این سوژن ها، واضح بود که چراغ کانون نویسندگانی که پیش نویس منشور در بهمن ۱۳۶۹ نوشته شده بود، روشن نخواهد شد.

در تاریخ ۲۳ مهر ۱۳۷۳ متنی با عنوان «ما نویسنده ایم» محتوی درخواست ۱۳۴ نویسنده و شاعر و هنرمند مبنی بر اینکه جامعه، دولت و سایر همکارانشان آنان را نویسنده بشناسند و نیز تمایل آنان به تشکیل کانون نویسندگان ایران، منتشر شد. و علیرغم اینکه در فاصله بهمن ۷۲ تا مهر ۷۳، تغییر عمده ای در حوزه آزادی های همگانی اعم از اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و... رخ نداده بود، در میان امضا کنندگان نام کسانی که تجدید فعالیت کانون را مشروط به تحقق شرایطی دانسته

بودند که آزادی اجتماعات برای همگان مهم ترین آنهاست، نیز دیده می شد. به این معنا از میان عواملی که در بهمن ۷۲ همچون ملاک «شتاب زدگی» در تجدید فعالیت کانون بر شمرده شده بود، یکی که همانا لزوم تحقق آزادی اجتماعات برای همگان بود، حذف شده بود و باقی مانده بود دو دلیل دیگر: یکی اینکه گروهی که به اینکار همت گمارده بود از «صف بندی ها و ناگزیری هایی که در کار بود»^{۱۱۰}، شناخت نداشت و دیگر آنکه گروهی دیگر که او هم طالب فعالیت مجدد بود به دلایلی بیرون از خواست ها و نیازهای درونی و خود جوش و طبیعتی نویسندگان شاعران ایران^{۱۱۱}، به این سو جلب شده بود. اما در جریان عمل و عکس العمل به این نامه معلوم شد که «عوامل بیرونی» چندان هم بی اطلاع از واقعه نبوده اند. دیگر اینکه به عمد یا به سهو، تهیه کنندگان متن، مقولات تفسیر پذیری همچون «اشتهار به شغل دیگری جز نویسندگی»^{۱۱۲} و «دارا نبودن دست کم یک دهه فعالیت مستمر ادبی»^{۱۱۳}، را همچون معیاری برای دعوت نکردن برخی از همکاران خود مطرح کردند و کمیسیتی نیز درست کردند که استثناهایی را بر همین قوانین نیم بند و تفسیر پذیر پیشنهاد کند و بپذیرد^{۱۱۴} که این معیار عمل روشن شد که هدف از طرح دلایلی که تا پیش از این به عنوان مخالفت با تجدید فعالیت کانون پیش کشیده می شد فقط آن

بوده است سرنوشت یکی از نهادهای مؤثر جامعه مدنی صرفاً در دست کسانی منحصر بماند که از پیش مقام و منزلتی جداگانه برای تحویش قابل شده اند و آنچه را به دیگران نمی پسندند بر خود روا می دارند.

آخرین تلاش ها برای تشکیل تجمعی از نویسندگان ایران که از سال ۶۹ آغاز شد، پیش و بیش از هر چیز نشان توان نازل جامعه مدنی در تأسیس نهادهایی است که به میانجی آنها بتواند از منافع

آزادی های
صنفی و
سیاسی در
ایران به
توسط
روشنفکران
عمدتاً در
سویه نبوده
و نداده آن در
نظر گرفته
می شود.

خویش دفاع کند. هر چند ایستادگی دولت در این زمینه و مخالفت های مستقیم و غیر مستقیم وی علیرغم نص صریح قانون اساسی از علل اصلی این ناتوانی به شمار می رود، اما درک نادرست عناصر فعال جامعه از چگونگی پیوند فعالیت اجتماعی با مسئله آزادی نیز در این راستا مزید بر علت بوده است.

آزادی های صنفی و سیاسی در ایران عمدتاً در سویه ندرت بوده و ندادن آن در نظر گرفته می شود. اولین نتیجه این نگرش همانا منوط کردن هرگونه فعالیت اجتماعی به وجود آزادی های همگانی است. بدیده گرفتن سویه های ندادن آزادی، نه به شکافتن پرسش که به بازگویی و مکررگویی

گرایش فرادست که ناظر بر فقدان آزادی است، می انجامد و مردم نه همچون واقعی

اجتماعی، که همچون اصلی مجرد دریافت و نشان داده می شوند و چه جای تعجب

اگر نقش آنان به پنداربافی و آرمانخواهی فروکاسته شود. مردم یا طالبان آزادی مطلق

پنداشته می شوند و یا متحدان «گول خورده» گرایش غالب. اگر نیک بنگریم در می

یابیم که در هر دوی این صورت ها «رهبری» جایگزین «مردم» می شود، حقا که

اندیشه مجرد بدون میانجی حقیقی قادر به حضور اجتماعی نیست. تاریخچه قانون

نویسندگان مملو است از این پیش تجربیدی؛ دیدیم که چگونه قانون در دوره اول

موجودیتش، بدون آگاهی از گسستگی پیوندهایش با بخش هایی از جامعه، خود را

وارث ارتباطی با مردم می دانست که یادگار مقاطع پیشین پیکار بود از این رو نه موفق

به تبیین تعاملی معقول با دولت شد و نه قادر شد قالب روشنی برای همبستگی

اعضایش بوجود آورد. در دوره دوم، بخشی از قانون مردم را در رهبری انقلاب

مستحیل دید و برخی دیگر، مردمی خیالی را که گویا از پیش رهبری او را پذیرفته

بودند، جانشین مردم واقعی ساخت. امروز نیز عمده مشکلات درونی قانون ناشی از

ناتوانی وی در تبیین نقش صنفی - سیاسی خود در ارتباط با روند تحصیل آزادی در

جامعه و نقش مردم در این روند است. اگر دقت کنیم تمامی نگرانی های کانونیان از

«بازی خوردن»، که به سوژن به خود و دیگری می انجامد، از همین جاناشی می شود

و تمام تلاش ها برای تسخیردن سر نوشت آن به دست کسانی که خدای ناکرده آن را از

رسالت و جایگاه تاریخی اش دور کنند نیز نتیجه همین پیش است. اما این مشکلات نه با انتصاب

رهبری ای آگاه که گویا به صف بندی ها و ناگزیری ها آشناست قابل حل است و نه با التزام عملی

خواستن از اعضای بالقوه در دوری جستن از عوامل سانسور و داشتن یک دهه فعالیت مستمر

فرهنگی. آزادی اجتماعی و سیاسی نتیجه کارکرد این یا آن گروه آزادیخواه نیست، بلکه برآیند عمل

گروه های اجتماعی - سیاسی است که آن را به دست می آورند و برپا نگاه می دارند. تصور آن همچون

کردار این یا آن گروه پنداربافی ای است که در پیش و روش استبدادی ریشه دارد. آزادیخواهی پیش و

آزادی اجتماعی

و سیاسی

سرانجام

کارکرد این یا

آن گروه

آزادیخواه

نیست. برآیند

عمل گروه های

اجتماعی -

سیاسی است

که آن را به

دست می آورند

و برپا نگاه

می دارند.

بیش از هر چیز در ایجاد چارچوب هایی است که در آن تنوع و پیکار عقاید مختلف و چه بسا متناقض انجام پذیر باشد. به این معناست که چه در درون تشکلی مانند کانون و چه در خارج از آن پیکار برای تحصیل آزادی و نشانیدن ارزش های دموکراتیک جزو لاینفک همگانی شدن آزادی و دموکراسی است. از این دیدگاه آزادی نه حضوری بکباره که همچون روندی تاریخی دریافته می شود و مردم همچون گردانندگان سیاستی آزادیخواهانه و سازمان دهندگان آزادیخواهانه زندگی اجتماعی نیز به همین صورت در نظر گرفته می شوند. و همانگونه که روند انجام کاری با انجام آن یکی نیست، هیچ یک از کثر و راست و پس و پیش رفتن های آن را نمی توان همچون نقطه پایانی آن به حساب آورد. افت و خیزها و شکست ها و پایداری ها را اگر از دیدگاه همه جریانی که نتیجه آن تحصیل آزادی است بگیریم، جز مرحله ای ضروری برای پخته شدن نیروهای اجتماعی نیست. امروز نیز می توان بر پایه فرهنگ (یا بهتر بگوئیم بی فرهنگی) واپسمانده، خود را از گفتارهای سیاسی و اجتماعی گروه های مختلفی که در جامعه مدعی اظهار نظر پیرامون مسائل حیاتی آن هستند، رها کنیم و بر این باور اصوار بورژیم که دیگری و دیگران دروغ می گویند و حضورشان در کانون برای دفاع از آزادی قلم و بیان نیست؛ می توان بر همین پایه به دنبال کشف توطئه در حرکت کثانی گشت که گویا بیرون از خواست ها و نیازهای درونی و خود جوش و طبعی خود نویسندگان حضور کانون را برای خدشه دار کردن آزادی همگانی می خواهند. اما این گفتارها که در فرهنگ سیاسی ما گذشته ای بس طولانی دارد کوچکترین اندیشه همزیستی در بر ندارد و در واقع حذف دیگران را در دستور کار خود قرار داده است. بستن در کانون به لطایف الحیل و جلوگیری از آنکه دیدگاه های مختلف در آن حضور یابند و نیز جلوگیری از حضور فعال نهادهای مدنی - سیاسی در جامعه به بهانه همگانی نبودن آزادی جز بستن راه بر پیکارهای لاجرم اجتماعی و شکستن زمینه ای نیست که جز بر پایه آن، آزادی همگانی نمی تواند شکل بگیرد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

یادداشت ها

رتال جامع علوم انسانی

- ۱- نخستین کنگره نویسندگان ایران، خردادماه ۱۳۲۵، ص ۲۶-۲۷، تهران ۱۳۲۶، ص الف.
- ۲- همان، ص ۲، همان، ص ۶-۴، همان، ص ۲۱-۲۲، همان، ص ۵۲-۵۳
- ۳- همان، ص ۵۰، همان، ص ۳۰۱، همان، ص ۳۰۳
- ۴- گزارش مجمع عمومی فوق العاده کانون نویسندگان ایران، خبرنامه کانون نویسندگان ایران، شماره ۴، دیماه ۱۳۵۸، چاپ جاویدان.
- ۵- همان، گزارش هیئت دبیران که توسط محسن یلفانی خوانده شده، ص ۴.
- ۶- اصل (۱) اساسنامه کانون نویسندگان، مصوب مجمع عمومی فوق العاده ششم تا سیزدهم خرداد

- ماه، ۱۴۵۹. مقدمه: موضع کانون نویسندگان، مصوب مجمع عمومی ۳۱ فروردین ۱۳۵۸.
- ۱۲- بند الف از اصل (۳)، موضع کانون نویسندگان.
- ۱۳- اصل (۴)، موضع کانون نویسندگان. ۱۴- گزارش به... ص ۵.
- ۱۵- م.ا. به آذین، آزادی و انقلاب، شورای نویسندگان و هنرمندان، دفتر سوم، بهار ۱۳۶۰، ص. ۲۶.
- ۱۶- اسماعیل خوبی، گزارش ویژه به یک دوست، کتاب جمعه، سال اول، شماره ۲۶، ۱۸ بهمن ۱۳۵۸، ص. ۱۶-۱۷.
- ۱۷- پای صحبت باقر پرهام، روزنه، شماره ۳، بهمن ۵۸، ص. ۵۵-۵۶.
- ۱۸- خسرو شاکری، مسئله زن و مبارزه رهایی در ایران، اندیشه آزاد، دوره جدید، سال اول، شماره ۳، ۲۸ اسفند ۱۳۵۸، ص. ۷.
- ۱۹- پیام عاطفه گرگین، همان، ص. ۱۳.
- بازتاب زمینه انقلابی بر تفکر اعضای کانون به همین موارد خلاصه نمی شود. هر گاه به مفاهیم و مقولاتی که اکثر نویسندگان و شرکت کنندگان در میزگردهای کانون که در شماره های «اندیشه آزاد» بازنویس می شد، نگاهی بیندازیم، متوجه می شویم که تا چه حد بحث بر سر «اصیابت توده ای»، «نزديکی به خلق»، «اصیابت انقلابی» و «لزوم تبیین مانیفست جدیدی» برای اصیابت است که حد و حدود اصیابت مابعد انقلابی را ترسیم کند. علاوه بر این رد پای بحث های نظری گروه های چپ نیز بازتاب خود را در اندیشه آزاد باز می یابد. بحث های پیرامون «دو مرحله ای بودن انقلاب در کشورهای پیرامونی» یا «مداوم بودن آن»، بازشناسی کشور شوروی همچون «حکومت منحط کارگری» یا «سوسیال امپریالیسم» را همچون ملاحظ نقدی بر کتاب رضاشاهنی (از اعضای کانون) به قلم احمد کیلا (عضو دیگر کانون) در اندیشه آزاد شماره ۳ باز می یابیم. در نقد تیریسانه ای که باقر پرهام بر بنیاده اشغال سفارت آمریکا در اندیشه آزاد شماره ۲ نوشت، بدروستی بر شکل انقلابی این حرکت که با محتوای آن کمترین ارتباطی نداشت و نیز بر کارکرد حذفی آن در جامعه اشاره کرد. اما خود او نیز در لزوم قطع رابطه با امپریالیسم شکی ندارد و فقط راه آن را نه «در نگهداشتن و حتی اعدام پنجاه آمریکایی... بلکه در قطع روابط و وابستگی هلاک تغییر بنیادی ساخت های سیاسی و اجتماعی ایران» می بیند. و باز این راه برای او ایجاد جبهه متحد و درهم فشردن خلق می باشد.
- ۲۰- اندیشه آزاد، (ویژه دانشگاه)، شماره ۶، ۱۵ خرداد ۵۹.
- ۲۱- علی اکبر اکبری، «لعین ها، پشاهنگ سرکوب و کشتاره»، همان جا، صفحات ۴۶-۴۸.
- ۲۲- م. فردا، «مقاومت، محافظت»، همان جا، ص. ۱۲.
- ۲۳- اکبر سردوزآمی، «غیابان مقاومت»، همان جا، ص. ۱۶.
- ۲۴- علیرضا افشارنیا، آموزش بورژوازی، دانشگاه ولست و آموزش نوین در جامعه نوخاسته، همانجا، ص.
- ۲۵- همان ص ۳۲، ۲۶- همان.
- ۲۷- بزرگ پورجعفر «برای تشکیل جبهه مقاومت بر ضد ارتجاع و امپریالیسم فردا خیلی دیر است»، همانجا،

- ص. ۳۵. ۲۸- وگزارش مجمع ... ص ۵.
- ۲۹- اسماعیل خوبی، وگزارشی ویژه به ... ص. ۱۵. ۳۰- همان
- ۳۱- محمد علی سپانلو، خاطراتی از فصل اول کانون نویسندگان ایران ۱۳۴۶ - ۱۳۴۹، کلک، تیرماه ۱۳۶۹، شماره ۲، ص. ۱۰۱. ۳۲- همان، ص. ۱۰۲. ۳۳- همان ص. ۱۰۷.
- ۳۴- همان، ص. ۱۰۸. ۳۵- همان، ص. ۱۰۹.
- ۳۶- رضا براهنی، تاریخ کانون نویسندگان، (روایتی دیگر)، کلک، شهریور ۱۳۶۹، شماره ۶، ص. ۲۲۲. ۳۷- همان، ص. ۲۲۳. ۳۸- همانجا. ۳۹- همان، ص. ۲۲۳.
- ۴۰- همانجا. ۴۱- اسماعیل خوبی، وگزارشی ویژه ... ص. ۱۵.
- ۴۲- اسلام کاظمیه، درباره یک ضرورت، آرش، شماره ۱۷، اردیبهشت و خرداد ۱۳۴۷، صفحات ۳ الی ۹.
- ۴۳- همان، ص. ۳. ۴۴- همانجا. ۴۵- همانجا. ۴۶- همان، ص. ۴. ۴۷- همانجا.
- ۴۸- محمد علی سپانلو، خاطراتی از ... ص. ۱۱۰. ۴۹- همانجا. ۵۰- همانجا
- ۵۱- محمود اعتمادزاده (به آذین)، نویسنده و آزادی، متن سخنرانی در جلسه ۲۷، ۱۰، ۵ کانون نویسندگان، آرش، شماره ۱۹، اسفند ۱۳۴۷، ص. ۷۸.
- ۵۲- محمد علی سپانلو، خاطراتی از ... ص. ۱۱۰ - ۱۱۱.
- ۵۳- اخبار کانون نویسندگان ایران، تیرماه ۱۳۴۸. به نقل از باقر پرهام، حزب توده و کانون نویسندگان ایران، بخش چهارم، کتاب جمعه، شماره ۲۸، سال اول، ۹ اسفند ۱۳۵۸، ص. ۲۲.
- ۵۴- محمد علی سپانلو، خاطراتی از ... ص. ۱۱۰.
- ۵۵- همانجا، ص. ۱۱۱. ۵۶- همان. ۵۷- همانجا، ص. ۱۱۲.
- ۵۸- م. ا. به آذین، از هر دری ... (زندگینامه سیاسی - اجتماعی)، جلد اول، انتشارات جامی، تهران ۱۳۷۰، ص. ۸۳.
- ۵۹- محمد علی سپانلو، خاطراتی از ... ص. ۱۱۲.
- ۶۰- جلال آل احمد، یادداشت های روزانه، به نقل از فرز چقم برادره، شمس گل احمد، انتشارات کتاب سعدی، قم، تابستان ۱۳۶۹، ص. ۳۲۵. ۶۱- همان.
- ۶۲- باقر پرهام، حزب توده و ... (۲)، ص. ۲۳.
- ۶۳- باقر پرهام، حزب توده و کانون نویسندگان ایران، بخش دوم، کتاب جمعه، شماره ۲۶، ۱۸ بهمن ۱۳۵۸، ص. ۱۱. ۶۴- همان.
- ۶۴- باقر پرهام، حزب توده و ... (۲)، ص. ۳۰.
- ۶۵- متن کامل نامه بایا بدون امضاها در نشریات سعدی به چاپ رسیده، در این نوشته به متن چاپ شده در تکاپو، شماره ۱۳، آبان و آذر ۷۳، ص. ۸ رجوع شده است.

۶۶- همدردی جمعی از نویسندگان و شاعران، آدینه، شماره ۴۸، مرداد ۶۹، ص. ۵۹.

۶۷- همان. ۶۸- همان

۶۹- غلامحسین ذاکری، آزادی قلم، یک ضرورت حرفه ای است، آدینه، شماره ۴۸، مرداد ۶۹، ص.

۷

۷۰- اتحادیه صنفی نویسندگان نیازی اساسی است، آدینه، شماره ۴۹، شهریور ۶۹، ص. ۳۰-۳۵.

۷۱- همان. ۷۲- همان. ۷۳- همان.

۷۴- محمود دولت آبادی، هوشنگ گلشیری، سیمین بهبهانی، جواد مجابی، رضا براهنی، ارزیابی مثبت تری

از اتحادیه صنفی نویسندگان ایران داشته باشیم، آدینه، شماره ۵۲، آذر ۶۹، ص. ۶، ۷، ۷۵- همان. ۷۶- همان.

۷۷- همان.

۷۸- فرج سرکوهی، گفت و گو با باقر پرهام. نویسندگان باید در سیاست دخالت کنند، آدینه، شماره ۵۲،

آذر ۶۹، ص. ۲۳. ۷۹- همان. ۸۰- همان

۸۱- محمد مختاری، رابطه سلیم جامعه و نویسنده (نظری به کارکرد نهاد نویسندگان)، گردون، شماره

۹/۸، ۲۹ اسفند ۶۹، ص. ۲۸.

۸۲- در وسط سال ۷۲ باقر پرهام در گفتگویی با مجله گردون سخن کرد الگویی سه قطبی از جامعه برای ارزیابی

فعالیت کانون در گذشته و آینده ارائه دهد. (رهبری آگاه و رهبری ناآگاه - گفتگو با باقر پرهام، گردون شماره

۳۱، ۳۲، آبان ۷۲، صفحات ۱۶ - ۲۱). سه قطبی که پرهام از آن نام می برد، عبارتند از دولت، جامعه روشنفکری و

مردم. پرهام روشن نمی کند که بر اساس کدام معیار قطب «مردم» از قطب «جامعه روشنفکری» جدا می شود. متوسط

سواد، اهمیت کتاب و نوشت، توسعه حیطه شناخت و ... که شاید بتوان به عنوان تفاوت هایی بین جامعه روشنفکری

و «مردم» برشمرد، به همین صورت نمی تواند به عنوان معیاری برای جدایی این دو قطب از نقطه نظر سیاسی بکار گرفته

شود. فراموش نکنیم بحث در اینجا پیرامون عقاید و نقطه نظرات تبیین شده است. زیرا اگر چنین نبود اصولاً هر نوع قطب

بندی میسر نمی گشت. در نتیجه بر سه قطبی الگویی سه قطبی پرهام باید به قدری که از یک سو «جامعه روشنفکری»

بمنزله بدنه ای به تبیین مشترکی از اقسام مفاهیم و مقولات اجتماعی و سیاسی رسیده است و از سوی دیگر نیز «مردم» به

همین مهم از جانب خودشان برآمده اند. و این هر دو فرض تقریباً محال است. واقعیت این است که بیش از پیش اعضای

جامعه روشنفکری ما به موضع گیری هایی دست می یابند که اختصاص به تک تک شاخه ها دارد و «مردم» نیز نقطه نظرات متعدد

و متفاوتی را بازگو می کنند. پرسش پیوستگی آن تبیینات و این نقطه نظرها البته موضوعی تقریباً ناشناخته است.

۸۳- پیش نویس منشور کانون نویسندگان ایران، گردون، شماره ۱۰ - ۱۱، اول اردیبهشت ۷۰، صفحات

۲۶ - ۲۷. ۸۴- همان. ۸۵- همان. ۸۶- همان. ۸۷- همان.

۸۸- مهدی جباری، «ویت کنگ های کافه نشین و کانون نویسندگان»، کیهان، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۷۰.

۸۹- در مورد از پاسخ های شخصی عبارتند از: منصور کوشان، «نادیده گرفتن غرور ملی»، گردون، شماره

۱۳ - ۱۴، اول تیر ۱۳۷۰، صفحات ۳۱ الی ۳۳. و محمد علی میانلو، «خطر انهدام سراسری»، گردون شماره ۱۵

- ۱۶- اول مرداد ۱۳۷۰، ص. ۱۱.
- ۹۰- سیمین بهبهانی، رضایراهنی، هوشنگ گلشیری، جواد مجابی، اعلام جرم ۱، آدینه، شماره: ۵۹، خرداد ۱۳۷۰، ص. ۶.
- ۹۱- گروه گزارش گردون، اجرا چراغ کانون نویسندگان ایران روشن نمی شود؟، گردون، شماره: ۲۷ - ۲۸، مرداد ۱۳۷۲، صفحات ۱۶ تا ۲۱. ۹۲- همان. ۹۳- همان.
- ۹۲- هوشنگ گلشیری، اجرا چراغ کانون نویسندگان ایران روشن نمی شود؟، گردون، شماره: ۲۹ - ۳۰، شهریور و مهر ۷۲، صفحات ۲۶ تا ۳۱.
- ۹۵- سیمین بهبهانی، اجرا چراغ کانون نویسندگان ایران روشن نمی شود؟، گردون، شماره: ۲۷ - ۲۸، مرداد ۱۳۷۲، صفحات ۲۲ و ۲۳. ۹۶- همان.
- ۹۷- محمد علی سیانلو، اجرا چراغ کانون نویسندگان ایران روشن نمی شود؟، گردون، همان شماره، ص. ۲۸. همین مضمون را منوچهر آتشی در گردون، شماره: ۳۲ - ۳۳، آذر و دی ۷۲، ص. ۲۵ با این کلمات بازگو می کند: عامل سوم، یا مشکل آخری تشکیل کانون خود انحصاری دیروزی و داوطلبان امروزی هستند و هنوز ذهنیت دموکراتیک پیدا نکرده اند.
- ۹۸- نقل از سیمین دانشور، اجرا چراغ کانون، گردون، شماره: ۲۷ - ۲۸، مرداد ۷۲، ص. ۱۶.
- ۹۹- همان.
- ۱۰۰- احمد شاملو، احمد شاملو و تجدید فعالیت کانون، آدینه، شماره: ۸۸، بهمن ۱۳۷۲، ص. ۵.
- ۱۰۱- همان. ۱۰۲- همان. ۱۰۳- همان. ۱۰۴- همان.
- ۱۰۵- فرج سرکوهی، موقعیت حساس و حقوق جوهر کانون، آدینه، همان شماره، ص. ۲۴ - ۲۵.
- ۱۰۶- محمد رضا باطنی، یک شوخی بازنه، آدینه، شماره: ۸۹، بهمن ۷۲، ص. ۲۳ و ۲۴.
- ۱۰۷- شهرنوش یارسی پور، به روشنی و صراحت نیازمندیم، آدینه، شماره: ۸۹، بهمن ۷۲، ص. ۲۲.
- ۱۰۸- محمد علی سیانلو، اجرای هوش انتقادی ملت، آدینه، شماره: ۸۹ - ۹۰، نوروز ۷۳، ص. ۶۱.
- ۱۰۹- هوشنگ گلشیری، کانون مستقل و وفادار به اصل خود، آدینه، همان شماره، ص. ۶۱.
- ۱۱۰- همان یادداشت ۱۰۰. ۱۱۱- همانجا.
- ۱۱۲- رضایراهنی، محمد خلیلی، فرج سرکوهی، سیما گویان، منصور کوشان، هوشنگ گلشیری، محمد محمد علی، محمد مختاری، گزارش گردآورندگان انجمن و ارسال متن ۱۳۳۲ نویسنده به جلسه مشورتی، تکاپو، شماره: ۱۳، ص. ۱۲. ۱۱۳- همان. ۱۱۴- همانجا، ص. ۱۳.

